

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۵ جنوری ۲۰۱۵

شرح چند ضرب المثل کابلی

(قسمت سوم)

در دو قسمت اول تعدادی از ضرب المثل‌های کابلی را در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم خواننده ارجمند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" کردم. عزیزان حتماً متوجه گردیده اند، که در مسیر کتابت این سلسله نیز، هم بعض کلمات را به حساب زبان مُحاوره می آرم و هم خود بخود چاشنیی از طنز در خلال نوشته ها میخزد، آن هم طنز بر سیاق معمول عوام کابلی. چه کنم که سنگمانده^۱ نوشته هایم چنین شده است و شاید هم ازین سبک هرگز نتوانم کناره بگیرم و پرهیز بکنم؟؟؟

قسمی که در قسمت اول گفتم، اکثر گردآوران ضرب الامثال قدرت تفکیک مثلها و اصطلاحات عامیانه را ندارند، ازینرو مجموعاتی را که بیرون داده اند، غالباً و بلکه بالاخر مخلوطی ست از "امثال و اصطلاحات". عیب مگر درینست، که مدونان چنین مجموعه هائی، خود هم نمیدانند که قادر به تفکیک امثال و اصطلاحات عامیانه نیستند. درین میان مگر کسان دیگری پیدا شده و وردِ دگری را گرفته اند. اینان با رندیی که پیشه کرده اند، مجموعه های خود را زیر عنوان "ضرب المثلها و اصطلاحات عامیانه" علم میکنند. مگر حتی همین "بینی خمیری" ای که برای خود درست کرده اند، ایشان را از دل اول جدا و متمایز ساخته نمیتواند. فرق تنها درینجاست، که

^۱ - "سنگمانده" اصطلاح زنان کابلی ست و به همین رقم باید پیوسته بهم نوشته شود. مراد ازین کلمه زیبای ترکیبی - که محتاج به شرح و بیان نیست، چون اجزای مُرکبهُ این لغت، خود گویای مفهومند و مفهوم را به وجه احسن میرسانند - "اساس" و "سنگ تهادب" و باصطلاح فارسی ایران "سنگ بناء" است. مثلاً گویند "سنگمانده دنیا همطور اس"؛ یعنی سنگ تهادب دنیا همین طور مانده شده است.

گروه اول "نمیدانند که نمیدانند" و گروه دوم کسانی اند، که "میدانند که نمیدانند" مگر باز هم خانه دل دوم آباد، که غیر مستقیم به "ناتوانی" خود در چنین تفکیکی، اقرار میدارد!!! نکته دگری که به شکل ایراد باید به روی بعض مدونان آورد، اینست که در مجموعه های خود حق و ناق(ناحق) اشعاری را که به مذاق خودشان برابر است، به حیث "ضرب الامثال مردم افغانستان" قلمداد میکنند؛ چنان که جناب داکتر عنایت الله شهرانی کرده است. البته باید اقرار کرد، که تعدادی بسیار نادر از ابیات شعرای متقدم، حکم مثل را به خود گرفته است. درینجا اما دو حالت صدق کرده میتواند:

– یا این که این شعراء مثلهای معمول دوران خود را وارد اشعار خویش میگردانند، که بدین صنعت "ارسال مثل" گویند. اکثریت مطلق چنین اشعار از همین سنخ میباشند و شاعران مُنصف و حقیبن در اشعار خود از دانش و تجربه وسیع عوام و توده های مردم استفاده میکنند.

– و یا این که بعض ابیات شعرای قدیم آن قدر نافذ بوده اند و مفاهیم بزرگ اجتماعی را در خود چنان حل کرده اند، که بعد از به دوران افتادن، ورد زبان عام و خاص اهل زبان گردیده و هیئت ضرب المثل را بخود گرفته اند. تعداد چنین اشعار بسیار کم است؛ و بسیار کمند اشعاری که بدین صورت عرض اندام کرده اند. بعض کسان "مثلهای منظوم" را محصول نبوغ و ذهن داهی و دهای ذاتی شاعران متقدم میدانند. من ولی جداً بدین عقیده ام، که مثل محصول کار جمعی مردم است، نه محصول کار فردی؛ ولو که محتوای آن از کار فردی سرچشمه هم گرفته باشد. به عبارت دیگر ضرب المثل ساخته نمیشود، بلکه از رسته سخنان جامع و بزرگ – از هر کسی که باشد – به مرور زمان به هیکل مثل انکشاف میکند. ضمن مقاله مستقلی که در زمینه تقدیم خواهم کرد، تفصیلات بیشتر داده خواهد شد.

تیر کردن ضرب المثل یا آوردن مثل در کلام، در فرهنگ ما نوعی "استدلال" گردیده است، همان قسمی که به جای مثل در زمینه سخنان بزرگان و یا اشعار برجسته شاعران را پیش دیده میکشند. پس "آوردن اشعار یا سخنان بزرگان در کلام" هم نوعی از "استدلال" و شیوه ای ست، که در سراسر دنیا معمول است. نویسندگان و مؤلفان و اهل قلم و خبیرت برای استحکام و مُحکم جلوه دادن سخنان سیاسی و اجتماعی خویش، معمولاً از سخنان منثور و منظوم بزرگان استمداد میکنند. و وقتی که چنین است، چه حاجت است که داکتر صاحب عنایت الله شهرانی و امثالشان هر شعر ناب و نافذ مولوی و حافظ و سعدی و بیدل را زیر عنوان "مثل مردم افغانستان" قلمداد نمایند؟؟؟ چنین کاری در واقع "بهتان زدن" و "تهمت بستن" به فرهنگ و دهاء و استعداد جمعی مردم افغانستان عزیز است!!!

و اینک چند مثل دیگر کابلی:

- ارغوزک سر نکشید، مگتا داسه کشید

(ارغوزک سر نکشید، مگتا داس را کشید!!!)

"ارغوزک" گیاه خودروی و زودروی پختنی ست، عیناً مثل پنیرک و بولان و سیچ و زبان بره و شفتل (شبدر). "مگت" (به ضم اول و فتح دوم) طائفه ای را میگفتند، که به مانند جت و جولا بسر میبردند و از دست و کثرت ناداری و صعوبت زندگانی، برای امرار معاش از چنین گیاهان مفت طبیعت استفاده میکردند. مگر هنوز ارغوزک بیچاره از خواب زمستانی برنخاسته بود، که مگت داس خود را به جانش تیز میکرد. بعضاً این مثل را بدین صورت هم میگفتند:

ارغوزک سر نکشید، مگتک داسه کشید

که درین صورت، آهنگ "مگتک" با "ارغوزک" همونوا میگردد.

مگتا در واقع از ریگ روغن میکشیدند و سبزی و ترکاری و مواد خوراکه خود را مستقیماً از طبیعت گرفته و در تهیه مواد اولیه زندگانی محتاج دیگران نبودند. برخاسته از همین خاصیت، در زبان عوام کابل "مگت" در معنای سخت و سگت و مُمسک هم استعمال میشود.

از خاصیت "زود سرکشیدن" و "گسترده رونیدن" ارغوزک است، که مردم کابل اصطلاح "ارغوزک واری سرکشیدن" را درست کرده و استعمال میکنند، چنان که در موقعی که مهمانان

ناخوانده به خانه کسی بیایند، گویند: «همگی و یکدفعه ئی ارغوزک واری سرکشیده آمدند!!!»

البته مردم کابل که بسیار به آداب سخن گفتن ارزش قایل بودند، چنین سخنی را نه پیش روی مهمانان، بلکه بر سبیل حکایت بدیگران قصه میگردند.

داکتر شهرانی این مثل نیز را - به مانند صدها مثل دیگر - در هیئتی ثبت کرده است، که با زبان مردم ما - و یا لاقلاً با زبان مردم کابل - وفق ندارد.

- دل تنگ نباشه، جای تنگ نیس (دل تنگ نباشد، جای تنگ نیست)

در موردی گفته شود، که کسی به مهمانی برود، و میزبان جای وافر نداشته باشد.

- نان و پیاز، پیشانی واز

پیشانی باز و لطف خوش و پذیرائی صمیمانه از مهمان اهمیت دارد، نه خوراکه های چرب و نرم و پلو و چلو و مُتَنَجَن و مرغ مُسَمَن؛ "مُسَمَن" یعنی بسیار چرب و لذیذ و مُعَدَّی. البته کابلیان "مرغ مُسَمَن" را در هیئت "مرغ مُسَمَا" استعمال میکنند، چنان که گویند:

ایقدر سیر استم، که اگه مرغ مسما (مسما هم) باشه دلم نمیشه!!!

- زمین تلی، شازمان نتلی

این مثل پشتو که از زبان کابلیان زیاد شنیده میشود، در موردی گفته شود که همه موافق کاری باشند و از میانه کسی مخالفت نماید

- حاجی که از حج برگشت، مار بود و اژدر گشت
- در مورد نفسِ ظالم حاجی گفته شود، که پس از حج کردن "بلاخوری" او به مراتب بیشتر میشود!!!
- هر که خدا گوید، ما جلّ جلاله میگیریم
- یعنی هر که راه راست و درست را پیشه کند، تأییدش میکنیم.
- ضرب دیوه دیو میورداره (ضرب دیو را دیو میبردارد)
- عیناً به مانند فحوای مثل "جواب بی پیره بدمذب میته!!!!" (جواب بی پیر را بدمذهب میدهد!!!)
- هر جای که دیدی پیره مرد، دستش بگی (بگیر) و گردش بگرد!!!
- یعنی مردان کهنسال باید مورد احترام قرار گیرند، در حدی که آدم باید خود را قربانشان بکند.
- این مثل را در هیئت "هرجای که دیدی پیره مرد، دستش بگیر و دورش بگرد!!!" هم بر زبان آورند.
- هر جای که دیدی پیره زن، دستش بگی (بگیر) و گردن بزن
- در مورد بعض زنان پیر گفته شود، که مُحیل و محتال و چالباز باشند، ازین رو شاید به ایشان اعتماد کرد.
- اشپش ده جنده و گپ ده گنده (اشپش در ژنده و گپ در گنده)
- یعنی همان قسمی که لباس ژنده میتواند پر از شبش باشد، آدم گنده هم پر از گیهای کم و زیاد و ناروا است.
- در یک چشم سرمه و در چشم دگه (دگر) نیل توتیا
- رقم مثل "یک بام و دو هوا"
- هم دُزی و هم غری، هم جنگ خیبری؟؟؟ (هم دزدی و)
- این مثل زنان کابلی در موردی گفته شود، که کسی با وجود کوتاهیها و نارواییهای خود، دست به پرخاش هم ببرد
- سیال به سیال و گندم به جوال
- کوزه نو او خُنک
- کوزه جدید که جدارش هنوز متخلخل است و از آن آب زاه زده میتواند، آب را سرد نگاه میدارد (خاصیت فزیک). از فحوای مثلهای "تازی نو، شکاره (شکار را) میگیرد به نو" و "نو آمد در بازار و کهنه شد دلازار" میتوان به جای شرح مثل بالا استفاده کرد.
- از تندور کلان موری و از خُسُر کلان دامات (داماد)!!

با این مثل ازدواج مرد پیر را با زن جوان، انتقادکنان مورد ملامت و شماتت قرار بدهند؛ یعنی حالتی را که داماد سناً و از نگاه عمر، کلانتر از خُسُر خود باشد. همان قسمی که نمیسزد موری از تنور کلانتر باشد، شایسته هم نیست که دختر جوان را به عقد مرد پیر و کلانتر از پدرش درآورند.

- قوم زن قبیله بزن، قوم شوی دیگه بشوی

در مورد مُراودات خویشاوندی گفته شود، که قوم زن را بالا بالا میبردند و برعکس قوم شوهر را به دیده سُبُک مینگریستند. چون سیاست خانه بدست زن بود، ازین رو وقتی قوم و خویش خودش مهمان می آمدند، عزت بسیار میدیدند، بالاسر مینشستند و در او گرم و سرد دست نمیزدند، ولی قبیله قبیله گوشت را نوش جان میکردند. در مقابل وقتی که مهمانی از قوم شوهر می آمد، باید خودش دست به کار میشد و در کارهای خانه نظیر جمع و غند و پخت و پز و شست و شوی، صاحبخانه را یاری میرساند.

- خدمت برباد و گناه لازم

در موردی گفته شود، که کسی مُدام به امور خیر بپردازد و به مدد اشخاص برسد، ولی به خاطر کوچترین لغزش، تمام خدماتش نادیده گرفته شود.

این مثل مصداق شعر معروف شیخ اجلّ سعدی شیرازی را به یاد می آورد که:

بسا نام نیکوی پنجاه سال

که یک نام زشتش کند پایمال

- شتره دیدی، بگو نی!!! (شتر را دیدی،)

به مانند مثل "یک نی و صد آسان"

چون اگر "هان و بلی" گفتی، در عذاب میمانی و لااقل باید به سؤالات بعدی جواب بدهی.

- گوی پشک دارو شد، سرش خاک انداخت (گوه پشک ...)

پشک عادت دارد، که بعد از نجاست کردن، بر فضلۀ خود خاک بپاشد. زنان کابلی ازین پدیده طبیعی استفاده کرده ضرب المثل بالا را درست کرده و از روی تحقیر در مورد فردی استعمال کنند، که انتظار کمکش برود و او دریغ کند.

- دُز گفتن و بر بستن؟؟؟ (دزد گفتن و ...؟؟؟)

نمیتوان به مجرد بر زبان راندن کلمۀ "دُزد"، کسی را گرفت و مُشکش را بست!!!

- صایب نو مادگو و خود احتیاج یک قُرت دوغُو

(صاحب نُه مادگاو و خود احتیاج یک قرت دوغاب)

به مانند فحوای مثل

"کُلّال ده تیکر شکسته او میخوره"

(کلال در تیکر شکسته آب میخورد)

- اُرُس ده تخت و دامات در جرگه (عروس در تخت و داماد در جرگه)

در موردی گفته شود، که همه حاضر شوند و صاحب معامله و صاحب مدعا درک نداشته باشد.

- خوردن و برخاستن

در حالتی گفته شود، که کسی به مجرد تمام شدن نان، برخیزد و برود.

- به گرفتن دمب خر دست مردار همیشه

عیناً به مانند مثل

"به غَوَّو سگ دریا مردار همیشه!!!"

- از زدنش گرد نمیخیزه، اگه خیست مرد نمیخیزه

(از زدنش گرد نمیخیزد، اگر خاست مرد نمیخیزد)

این مثل از حوزه و قلمرو شجاعت و مردانگی و سیاست سخن میزند.

- مکر زن چل قطار بار اس (است)

در مورد پهنای مکر و حيله و خُدعه زن گفته شود، که حد و اندازه ای ندارد و سرحدی را نمیشناسد.

- ملا ده کو بالا همیشه و خرس ده هواری تا همیشه

(ملا در کوه بالا نمیشود و خرس در همواری تا (تاه) نمیشود)

عجب است که این مثل مردم کابل، "خرس" و "مُلا" را در یک خط قرار میدهد؛ و کاش که:

ملا در کوه بالا شود و یا این که خرس از کوه پایان شود، تا ملای ناملا را خام قُرت کند!!!

- ملا که آوه دید، کونش میخاره (ملا که آب را دید، کونش میخارد!!!)

بعضاً این مثل را نرمتر ساخته و این طور گویند:

ملا که اوه دید، دلش استنجاا همیشه

اما همان حالت اول ثقه و مطابق به نص انتقادی و کوبنده زبان مردم است!!!

- صد سوداگر بُمره و یک قمارباز نی!!! (... بمیرد و ...!!!)

"سوداگر" کلمه زیبا و سخت رسای دری و در معنای "تاجر" است، که کلمه عربی میباشد و

افسوس که امروز کلمه "سوداگر" را به ندرت استعمال میکنند؛ و فارسی ایران آن را قطعاً

نمیشناسد. این لغت زیبا مگر در مثل بالای کابلی زنده است و تا این مثل زنده است، کلمه

"سوداگر" هم نمیمیرد.

تجربه نشان داده است، که تاجران و سوداگران سخت و سگت و ممسک اند و اصلاً دست واز ندارند، برخلاف قماربازان که دل و دست کلان دارند و سر پول و پیسه ری نمیزنند و خیرشان به مردم میرسد. از همین خاطر درین ضرب المثل صدها سوداگر فدای یک قمارباز گردیده است.